

مقدمه

در بحث معرفه المهدی داشتیم بحث تمحیص را در معارف قرانیمان جلو میبردیم و بحث ظهور به صورت خاص که آن شیوه داستان دارد زیاد میشود. منتهای مراتب به دلیل جریان اربعین و مساله امام حسین و سیدالشهداء، کربلا، عاشورا و این بحثها، گفتیم این بحث را یک مقداری متوقفش کنیم و یکی دو جلسه در مورد این مطلب صحبت کنیم. لاقلاً غفلت از ظرفیت اربعین نشود.

اربعین گیری؛ دستوری ویژه امام حسین علیه السلام

بحث مستقل اربعین حالا اربعینی که جابر رفته این اربعین معلوم است به دستور و امر کسی بوده است، و الا اساساً ما اربعین گیری نداریم برای هیچ امامی. این معلوم است دستور از قبل بوده است. چون از اصحاب سر حضرت بوده است، از صحاب سر امیرالمومنین و همچنین از اصحاب سر در حقیقت حضرت زهرا بوده است، تا جاییکه امین الله را جابر نقل میکند. جابر شخصیت ویژه ای بوده است. عبارتهایی که در زیارت میگوید، عبارتهایی است که تقریباً در زیارت عاشوراست. اینها علامت است زیرا معلوم است که امام صادق که از جابر کپی نکرده اند که. به عبارتی معلوم است این عبارات بوده است و به جابر تعلیم داده شده است که اربعین خودش را به آنجا برساند و ماجراپی به نام اربعین گیری را در مورد امام حسین فقط اجرا کند.

این را هم من بارها عرض کرده ام که شعائر را تعدادش را زیاد نکنید. راجع به هیچ امامی و راجع به هیچ امواتی اربعین گیری نداریم، فقط راجع به امام حسین اربعین گیری داریم. حالا خود جریان اربعین خودش یک فصل مستقلی است که میشود در موردش صحبت کرد. به صورت خاص بدانید که مساله ظهور و مساله حضرت مهدی با جریان امام حسین یک نسبت خاص پیدا کرده است.

ولایت؛ فصل اخیر و اتمام توحید

من با این مقدمه عرض میکنم که به لحاظ معارفی شما میدانید که ما نباید حالت تثلیثی در ذهنمان باشد. توحید، نبوت و ولایت. ما یک چنین تثلیثی در ذهنمان هست. یک سه گانه توحید، نبوت، ولایت. اینها حرف اشتباهی نیست، اما آن چیزی که دقیقتر است و اینها را با یکدیگر جمع میکند این است که توحید، نبوت و ولایت اینها در امتداد همدیگر هستند و همه توحید است. به عبارتی در دین هیچگاه ما به تثلیث نمیرویم. و در آخر به توحید باید برسیم و آن مغز کار توحید است. در روایات ما هم همین نکته است که در روایت هست که در مورد «فَطَّرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَّرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» گفته اند این فطرت چیست؟ گفته اند «قال هو لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین ولی الله.» این مجموعه با هم دیگر فطرت است. بعد نکته مهم اینست که میگویند «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ.» توحید تا اینجا اسمش توحید است. یعنی فطرت توحیدی که ما میگوییم تا رسیدن به جریان ولایت اسمش توحید است و اگر کسی در حقیقت اینطور نیست که توحید را دارد، نبوت را هم دارد و ولایت را ندارد بگوییم که در این صورت توحید را دارد. از آنجایی که شیئیت شیء به فصل اخیرش است، اگر ولایت ندارد اساساً توحید ندارد.

یعنی بحثی که ما هم مفصلاً در سوره مائده هم مطرح کردیم که این بحث اتمت تفاوتش همینهاست. ببینید اتمام یک حرف بسیطی است، با اکمال فرق دارد. حالا یک مقداری هم ان شاء الله در سوره مبارکه فتح همین را بحث خواهیم کرد. آنجا بحث «يَوْمَ نَعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَوَهَّدْنَاكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» یعنی در مسیر اتمام نعمت میتوان بود ولی اتمام نعمت یک حرف بسیطی است. اتمام را خودمان هم میدانیم که رفته رفته اتمام نمیشود. رفته رفته اتمام نمیشود، اکمال ممکن است بشود ولی اتمام آن نقطه آخر است. برای همین است که علامه طباطبایی مفصل بحث میکنند که اکمال بحثش با اتمام این است که اکمال یک عبارت مرکبی است که مجموعه ای از چیزهاست. ممکن است یکی از شما قبول نشود ولی آن یکی قبول شود. ولی اتمام اینطور نیست. اتمام یا تمام شده است یا نشده است، اینطور است و اتمام نعمت به ولایت است. یعنی آن فصل اخیرش را که بگذارند «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»، یعنی توحید تا اینجا اسمش توحید است. نه اینکه توحید، نبوت، ولایت و بگوییم اینها را دارد و آن را ندارد.

حالا یک بحث دیگری هست در مورد اینکه دارد یا ندارد یعنی چه. خیلی وقتها ما هم اسممان این است که اهل ولایتیم ولی نداریم. مجدد ارجاع میدهم به سوره فتح که مشکل اصلی همه پیغمبران از جمله پیغمبر خودمان عدم اعتماد به ولایت و به اطاعت است اصلاً. این «ظَنَّ السَّوْءَ» پیدا میکند، بدگمانی ای که پیدا میکند نسبت به این که راه الهی، راه نبوت و راه ولایت که آیا درست است یا درست نیست؟ جواب میدهد یا جواب نمیدهد؟ آنجایی که میگوید «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ» بله شما حرفتان این است. گمانتان این است که اینها برنمیگردند. یک جنگ بیخود و بی مزه ای را شما با کفار دارید شروع میکنید که بی نتیجه است. اگر رو هیکل روزگاری خدا و رسول حساب کرده اید هم اشتباه حساب کرده اید. ببینید از اساس گیر در همین نکته است. حالا ما ولایت داریم یا نداریم یک بحث دیگر است. ولی ولایت فصل اخیر است و شیئیت شیء را آن مشخص میکند. کسیکه خودش را به مرز ولایت رسانده باشد او موحد است به عبارتی.

اگر این مقدمه را در بحث بپذیریم که شما یا هرکسی که به نقطه ولایت رسیده باشد موحد است. البته منظوم از ولایت بحث درک انسان کامل نیست، این به ما ربط ندارد. اینکه انسان کامل در این عالم چکار است، منظور از ولایتی که در امتداد توحید است این نیست. آن ولایتی است که خود ولی دارد با خدا، آن به ما ارتباطی ندارد، او یک ارتباطی با خدا دارد. آن بخشی آن برشی از بحث ولایت که تا جایی آمده است که من در عمل دارم چکار میکنم الان، دارم دست میزنم به این یا نه به ما ارتباط دارد.

اگر این مقدمه پذیرفته بشود به اضافه اینکه این فصل اخیر مورد توجه این است که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» کاملاً هدف تمام ایم ۱۲۴ هزار پیامبر واضح میشود. آمده اند تا آن نقطه اتفاق بیفتد. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» همینطوری سر دستی نگاه کنید میبینید که اگر این توحید فصل اخیرش به آن ولایت به این معناست، کاملاً این بحثش گره میخورد به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف. یعنی مطلب دین ارتباط پیدا میکند به مساله ظهور.

ظهور و جریان امام حسین علیه السلام

این شد ارتباط مساله دین به ظهور. اما ظهور به جریان امام حسین این قصه چه ارتباطی دارد که از آن راهکارهای بسیاری هم بیرون میاید. بگذارید من چند کد در ابتدا بدهم. کد این است که شما یک اتفاقی را در روایات ما میبینید. بگذارید چند کد مربوطش را بدهم. مثلاً اینکه معرفی حضرت مهدی «تاسع من ولد الحسين» است. یعنی با اینکه طور دیگری هم میشد حضرت را معرفی کرد، ولی کلاً اینطور معرفی شده است که نهمین از فرزندان امام حسین است. یعنی گریه است که خود روایات و ادعیه میزنند. شما دعای ندبه را نگاه کنید همه انبیاء را میگوید و وظایف همه انبیاء را میگوید میاید تا میرسد به پیغمبر، از پیغمبر میرسد به امام حسین و از امام حسین میرسد به حضرت مهدی. این وسط را یعنی جا میاندازند به عبارتی. کان این تکه وسط مقدمه ای بوده است برای آن اتفاق آخر. یعنی باید مقدمه ای دید این تکه وسط را.

یک کد دیگر: پرچی که حضرت مهدی بلند خواهد کرد به عنوان پرچم ظهور چه پرچی است؟ «یا لثارات الحسين». نمیشود یک پرچی بلند کنند که ندانند چه هست اصلاً. اینها حرفهای اعتباری نیست. پرچم «یا لثارات الحسين» بلند میکنند که ممکن است ندانند این چه پرچی است. چرا جریان، خونخواهی امام حسین است در این میان؟ ارتباط اینها با یکدیگر چیست؟ و معلوم است که از راهکارهایی که به دستمان میدهند این است که شما باید جهان را آماده بکنید برای اینکه امام حسین را بشناسد. یعنی جهان جریان امام حسین، خط فکریها و نسبت ها به جریان امام حسین را بشناسد.

در مسیر اربعین که متأسفانه نه تنها مردم که حتی موکبدارها هم مشغول یک چیز دیگری هستند. یعنی من الان در موکبدارهای خیلی جاها رفتم و صحبت میکنم، نوعاً بلکه نزدیک به صد در صد مشغول آب و دانه و شربت و فلافل و کباب و از این فضاها دارند و رفته اند در این فضاها و خودشان را در این فضاها دارند تعریف میکنند. یکی از کارهای خوب که به نظر میاید باید انجام شود این است که واقعا مطلب «یا لثارات الحسين» برای دنیا توضیح داده شود. این وظیفه درست میکند برای موکب. آن پرچم وقتیکه میاید بالا معلوم باشد چه پرچی بالا میاید. پرچم «یا لثارات الحسين» و انتقام جریان امام حسین است.

ظرفیت تاریخ سازی جریان امام حسین علیه السلام

ظرفیتی که در مساله امام حسین و اخیراً در مساله اربعین خودش را دارد نشان میدهد، شما نگاه کنید به لحاظ تاریخی انقلاب اسلامی خودمان کی اوج گرفت؟ وقتی که خورد به عاشورا و تاسوا و اقدامات آن موقع. امام بحث غلبه خون بر شمشیر را مطرح کردند، یکهو انقلاب اوج گرفت. گاهی اوقات خواسته و ناخواسته، یعنی انگار یک ظرفیتی به صورت خواسته یا ناخواسته ایجاد میشود تا یک چیزی را حل بکند. شما یادتان مساله ۸۸ کی حل شد؟ در عاشورا حل شد. یعنی اینها هم میگفتند فکر کنید عاشورا نیست ما همینطوری بیرون ریخته ایم. نه فکر کن عاشورا نیست، نمیشود. اینجا که میاید اینجا یک اتفاق نو میافتد در مساله عاشورا. انقلاب خودمان هم در مساله عاشورا و بعد از آن اتفاقاتی که افتادند. یا مثلاً کسانیکه میخواهند رسوا بشوند با جریلین عاشورا و کربلا این رسوایی برایشان اتفاق میافتد.

مثلاً فرض بفرمایید که یک بنده خدایی از کره مریخ یکهو برگشت گفت که ما از عاشورا درس مذاکره میگیریم. یکهو میبینید که فکر نکرد که بگوید مثلاً ما از بدر درس مذاکره میگیریم. دقیقاً زد به نقطه ای که نقطه حساسی است و خواهی نخواهی رسواکننده است این نقطه. یعنی زد دقیقاً جایی که نباید میزد. اینها سنت جاری بر کل این هستی است که این اتفاقات در آن میافتد.

من یکی دوتا روایت بخوانم که باز دوباره این فضا روشن بشود که مطلبی که حتی در جریان جنگ ما. میدانید که یک سمیناری گذاشتند در اسرائیل که اینها چرا اینقدر جانفشانی میکنند. اینها آخر از مقالات و بررسی مقالات رسیدند به دوتا عنصر که اینها باعث جانفشانی هستند. یکی مطلب امام حسین، یعنی پرچم سرخ امام حسین و یکی هم پرچم سبز انتظار مهدوی. اینها کلاً یک منتالیتی و یک ذهنیت اینگونه دارند که حتی انجا تصریح کردند که اگر جنگ ایران به جای اینکه با عراق بود با پاکستان بود، هیچ موقع اینها اینقدر جانفشانی نمیکردند. اینها

کان به سمت قبله خودشان داشتند می‌جنگیدند. یعنی ما به جای اینکه با همسایه این طرفی بجنگیم با همسایه آن سمتی می‌جنگیدیم. مثلاً با پاکستان می‌خواستیم بجنگیم مردم انقدر جانفشانی نمی‌کردند. ببینید در تمام شعرها این دارد می‌آید. مثلاً ما داریم «کریلا کریلا ما داریم می‌اییم.» یعنی انگار به سمت قبله خودشان دارند حرکت میکنند که این مطلب تغییر قبله ای که در روایات هم آمده است که بعضیها فکر میکنند این حرف در حقیقت اشتباه یا جعلی است، خیر! بحث آن قبله فیزیکی نیست.

در روایات این را توضیح داده اند و حتی گفته اند اگر این طرف انقدر قبله است (؟ ۴۰:۱۷) اصلاً این برود این سفر را حجه الاسلام از او برداشته میشود؟ گفته اند نه. منتها به لحاظ محتوایی این طرف اتفاقی که دارد می‌فتد معادل همان طرفی است که در حج باید اتفاق بیفتد که نمی‌افتد. لذا درست کردن رزمایشی برای اتفاق مهدوی به سمت امام، به سمت امام حی «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ * فَاَجْعَلْ أَقْيَدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ» که تصریح کردند لم یعن البیت منظور همان می‌آید. یعنی باید بیایند به سمت ما حرکت کنند. این حرکت به سمت امام حرکتی است که در مطلبی به نام حج وفتیکه پایه گذاری می‌خواسته بشود و نشده است، این طرف آمده و قبله معادلی درست شده است. قبله معادل نه اینکه آن طرفی نماز بخوانیم، نخیر آخرش هم باید برگردیم این طرف. منتها رزمایشش به سمت امام در این طرف میتواند کاملاً انجام شود با همان «يُجْبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتٍ كُلُّ شَيْءٍ» و همه چیز.

با همه ویژگیهایی که حج دارد. اگر اینطور نگاه کنید معنی اربعین یعنی هر موكب یک سنگ. کما اینکه شما اگر حج رفته باشید این را متوجه میشوید که حج جنس و ریختش شبیه رزم میماند. بشین، پاشو حرکت کن و اینهاست، مثل نمار نیست، مثل روزه نیست. یک مدل خاصی است. دقیقاً انگار رفته ای جنگ، میروی یک جایی سنگ بر میداری که بروی یک جای دیگر بزنی. خب سنگ را از همانجا بردار، نه باید از مشعر برداری باید شبیه دنیایی باشد که شما آن دنیا را برداری بزنی به سر آن شیاطین. واقعا مدلش مدل بدو، سعی کن، مدلش مدل رزم است. بیشتر شبیه رزم میماند و جنسش شبیه رزم است. شما میدانید در آیات قرآن برو حج یعنی برو بجنگ. معنی حج این بوده است. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ فُلْ هِيَ مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ وَلَيْسَ الْأَيْرُ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْأَيْرَ مَنْ آتَى مِنَ الْبُيُوتِ مِنْ أَدْبَارِهَا» میگوید از در درست وارد شوید.

چرا راجع به هلال داریم صحبت میکنیم؟ بحث حج است. شما میدانید حج یعنی رفتن در دهان دشمن و جنگ. خب دارید در مورد هلال صحبت میکنید که این هلالها چطوری است. «مَوْقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ.» حج اینجا یعنی رفتن در دهان دشمن و باز همان فتحی که در سوره فتح هست. که این نه فتح حدیبیه است، نه فتح مکه است و نه هیچ فتحی است اصلاً هیچ کدام نیست. این فتح مبینی است برای خودش، عملیات فتح المبین است. این ممکن است شان نزول داشته باشد اما به هیچ چیز ربط ندارد.

نوشتند آن جانفشانیهای با عنوان مدافع حرم چه؟ تا بحث امام حسین و حرم میشود، مبارزه با داعش و این فتنه ها شروع میشود و جالب است که ما در نقطه ای قرار گرفته ایم، یعنی ایران، که هر موقع میخواهد با اینها بجنگد به سمت کربلاست، یعنی مدلش به سمت کربلا درمیآید.

شجره خبیثه یهود

بحار جلد ۳۳ صفحه ۱۶۵ امام صادق علیه السلام میفرماید: «إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ مَا وَ آلِ ابْنِ سَفْيَانَ أَهْلُ دُو بَيْتَيْنِ، مَرْبُوطٌ بِهِ دُونِ نَحْلِهِ أَيْمٌ. دُو تَفَكَّرَ اسْتِ اَيْنِ اَصْلًا. أَهْلُ بَيْتَيْنِ هَسْتِيمٌ. تَعَادَيْتَا فِي اللَّهِ مَا عَدَاوَتِ فِي اللَّهِ دَارِيمٌ. فُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ مَا مِغْوِيمٌ خَدَا اسْتِ كَفْتَه اسْتِ أَنَهَا مِغْوِينِدِ خَدَا دَرُوعِ كَفْتَه اسْتِ. اَصْلًا مَشْكَلْمَانِ چَنِينِ مَشْكَلِ رِيشَه اِي اسْتِ. فَاتَّلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ ابوسفیان با رسول الله مقاتله کرد. وَ قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَاتَلَ يَزِيدُ بَنِ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنِ بَنِ عَلِيٍّ بَعْدَ رَدِّ مِيشُونِدِ وَ السُّفْيَانِي يُقَاتِلُ الْقَائِمَ.» اینها مربوط به همان نحله اند و همان بنی امیه اند که با ما مقاتله میکنند. برای همین است در روایات ما حضرت مهدی این بنی امیه را از قبر درمیآورند و اینها هم در رجعت برمیگردند چون محض الکفرند، می‌آیند و حضرت مهدی با همه شان درگیر میشوند. چون اینها مربوط به دو جریان فکری هستند. حتی ان شالله بعداً ارتباطش با یهود را عرض خواهیم کرد و واقعی هم اینها با یهود ارتباط دارند. یعنی ارتباطات با یهود کلاً در جریان قومهای برگزیده ای که با هم درگیرند، یهود هم کلاً درگیر است و مشرکینی که حتی با آن جریان یهود با همدیگر همگن شدند، اینها درگیری جریان یهود است با جریان اهل بیت. هرکسی هم که در جریان یهود نیست، این اخوان جریان یهود است. کما اینکه در سوره حشر همین را میگوید که به برادران یهودی خودشان.

در سوره مبارکه فتح اگر شما باز دوباره ببینید «الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ» یعنی با منافقین فرقی ندارند، به خصوص وقتی که سانترفیور تند می‌چرخد، اینها جمع شدنشان در کنار هم خیلی طبیعی تر جلوه میکند و اینها جمع میشوند در کنار یکدیگر. سفیانی هم از همین نسل یهودیهای بنی امیه ای است.

این جریان شجره خبیثه اگر به عنوان شجره خبیثه ازش دارد یاد میشود، یعنی یک رگ ریشه ای دارد همراه با ساق و برگ و بار و اینها با همدیگر در مقابل شجره طیبه قرار میگیرند. این حکایت تاریخ است به عبارتی. یعنی تاریخ این مدلی است و باید این را بدانیم. لذا رسواکردن، نشان دادن و مبارزه با جریان یهود لازم است. در مبارزه با جریان یهود مساله ای به نام غزه را علم کرده اند. اینها دقیقا در بحث آخرالزمانی و ظهور است. یعنی باید در موکبها با پیکسل و پرچم غزه مشخص باشد که ما داریم با چه کسی میجنگیم. ما داریم با آن جریان صهیونیست یهود میجنگیم. این اتفاقا یعنی اینکه شما درجریان آخرالزمانی الان جای درست تاریخ را پیدا کرده ای. اینکه حضرت آقا میگویند در نقطه درست تاریخ ایستادن یعنی چه بحثی؟ چه کاری؟ اصلا تاریخ الان چیست که من کجایش بایستم؟ آیا صرف اینکه من ایرانیم باید بایستم در ایران؟ منظور این است؟ یعنی ما چون انقلاب کرده ایم جو میدهیم که مثلا نقطه درست تاریخیم؟ نه جریانی که از حضرات معصومین و پیامبران شروع شده جریان درست تاریخ است.

جبران مسیر ابراهیمی

اجازه بدید چند روایت بخوانم که با آنها معلوم میشود که جریان اصلا از همان ابتدا حتی ذیل «وَفَدَيْتَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» ما به ذبح عظیم او را تقدیه کردیم، که این تقدیه معادل سازی جریانی است که بتواند مسیر ابراهیم را جبران کند. مسیر ابراهیم را یک ذبح عظیمی باید جبران کند وگرنه کار ابراهیم به عنوان امامی که حج دست اوست، همه اینها را کد در نظر بگیرید اینجا حرف ذوقی نداریم، اینکه خروج حضرت مهدی از مکه است و خروج امام حسین هم از مکه است. اینطور نیست که حالا افتاده اند در این مسیر و از آنجا خروج کرده اند. نه خروج امام حسین از مکه و خروج حضرت مهدی هم از مکه است. کسی رابطه ها را بداند و حتی این تاریخها را هم نداند، میتواند تقریبا حدس بزند که چه اتفاقی دقیقا اینجا افتاده است.

چرا میگویند همه پیامبران باید رشدشان را بر اساس جریان امام حسین میکردند؟ و اتفاقا وقتی به حضرت ابراهیم میرسد، جریان حضرت ابراهیم «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ» آن کلمه باقیه در عقبه حضرت ابراهیم همان جریان امام حسین است، همان «وفدیناه عظیم». من مفصلا در جلسات گذشته توضیح داده ام که عظیم به معنای بزرگ و گنده نیست در قرآن. آن قوچ بزرگ تقدیه مسیر ابراهیمی نیست. مسیر ابراهیم اگر بخواهد جبران شود که ذبح عظیمی در این میان لازم دارد که حالا برایتان یکی از روایاتش را در این زمینه میخوانم.

در امالی صدوق صفحه ۱۳۹ روایت از امام باقر علیه السلام: «كان النبي في بيت ام سلمه پیغمبر در بیت ام سلمه بود. فقال لها لا يدخل عليَّ أحدٌ به ام سلمه گفتند هیچکس وارد نشود. فجاء الحسين و هو طفل فما ملكت معه شيئا حتى دخل على النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) فدخلت ام سلمه على اثره فاذا الحسين على صدره بالاخره امام حسین بوده است کسی نبوده است. آمده داخل و پشتش هم ام سلمه آمده است و نگاه کرد دید که امام حسین روی سینه پیغمبر است. و اذا النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) يبكي و اذا في يده شيئا يقلبه دید در دست پیغمبر یک چیزی است که دارند گریه میکنند و میبوسند آن را. فقال النبي (صلى الله عليه و آله و سلم) يا ام سلمه ان هذا جبرئيل يخبرني جبرئيل به من خبر داد ان هذا مقتول این بچه کشته خواهد شد و ان هذه التربة التي يقتل عليها فضيعها عندك این ان تربت امام حسین است، این را پیس خودت نگه دار. فاذا صارت دما وقتی که این تربت خون شد فقد قتل حبيبي این حبيب من آن موقع کشته میشود. فقالت ام سلمه يا رسول الله سل الله ان يدفع ذلك عنه میگوید شما یک کاری بکن که نشود، شما این همه آبرو داری و اینها. یک اتفاق بیفتد که این اتفاق نیفتد. قال: قد فعلت من این را از خدا خواستم که این اتفاق نیفتد. ببینید حالا نکته داستان این است. فاوحى عز وجل الى: ان له درجة لا تتالها احد من المخلوقين اولاً این یک درجه ای است برای خود امام حسین که به این درجه هیچ احدی از مخلوقین نمیرسد. و ان له شيعة يشفعون فيشفعون بر اساس این رشدی که او کرده است، یک سری شيعه و پیرو پیدا میکند که قدرت بر شفاعتهای عظیم پیدا میکنند.»

این را من در بحث شفاعت توضیح دادم که شفاعت مربوط به قیامت نیست. شفاعت کلا از تحت خروج و در تحت اسم دیگری قرار گرفتن است. یعنی برای مثال انسان خودش را از تحت اسم منتقم خارج بکند به سمت اسم رحمان یا رحیم. و به همین وسیله دارد رشد میکند. خب باید امام آنها آنقدر رشد کند که کسانیکه در این کاسه قرار میگیرند، کسانیکه در جریان امام حسین قرار میگیرند، کسانیکه که سینه زن امام حسینند، کسانیکه مجلس برو امام حسینند، کسانیکه اربعین میروند ببینید که به واسطه این حرکت که دارد کاروانی انجام میشود، همه را در این کاروان میکشند با همدیگر میبرند بالا. اینها «یشفعون فیشفعون» اینها اهل شفاعت میشوند. یعنی خیلی مقامشان بزرگ میشود کسانیکه دور و بر امام حسین میگردند. و ان المهدي من ولده ببینید جزای داستان امام حسین و این اتفاق این است که مهدی از ولد او ظهور میکند، این جزاست خودش.

باید انقدر کل عالم و خلقت تلطیف بشود که یک عصاره ای میخواید بیورن بدهد، این در نقطه اوج اوج باید قرار بگیرد تا این عصاره را بدهد. اینطور است که باید این اتفاقات بیفتد. بحث و ان المهدي من ولده ببینید دقت کنید اینطور نیست که ایشان فرزند امام حسین است. نه فرزند امام حسین و مهدی امت که بیاید، این پاداش و جزای این ابتلائی است که سر سفره این ابتلاء هرکس بنشیند رشد پیدا

میکند. «مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ وَ فِي جَمِيعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و هرکسی سر این ابتلا هرکس بنشیند اینطور میشود. «فَطَوْبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ وَ شِيعَتِهِ هُمْ وَ اللَّهُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّهَا فَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» هستند.

در آن آیه «وَفَدَّيْتُهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ» آنجا عرض شد که وقتیکه حضرت ابراهیم فرمودند این نکته را که بالاخره این بچه کشته نشد، پس آن جزعی که باید بر من وارد میشد و من رشد میکردم آن چه شد؟ این اتفاق نیفتاد پس من باید با چه رشد کنم؟ آنجا در آیات هست دیگر «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّعْيَا إِنَّا كَذَّا لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» این رویا را تو تصدیق کردی، یعنی به صدق کشاندی، «إِنَّا كَذَّا لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» ما اینطور میکنیم با محسنین، چطور؟ اینطور که میریمشان لب چشمه تشنه بر میرگردانیمشان. لزومی ندارد که محسنین دست به همه چیز ببرند. ما میخواهیم ببینیم که به عنوان اوامر امتحانیه، از این اوامر امتحانیه در کار فردی و جمعی مسلمین زیاد است، من میخواستم ببینم تو حمله میکنی یا حمله نمیکنیف از حمله کنی کار را ساده حل میکنم. من میخواستم ببینم جلوی احزاب میایستی یا نمیایستی. اگر میایستی که ایستاده ای دیگر. میگوید «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» باید یک علی ابن ابطالب حل میکند مشکل را. میگوید کسی دست نزنه به جنگ. من میخواستم ببینم کسی میایستد یا نمیایستد «كَذَّا لِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ»

حالا خود ابن اوامر امتحانیه را ما رد کردیم، با چه باید خودش را جبران کنیم. ما بالاخره در میدان رفتیم درست است که تا لب میدان رفتیم و نشان دادیم که ما مرد میدانیم ولی بالاخره رفتیم که. این جریان کلا با جریان امام حسین تقدیه میشود. آنجا دارد که «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلْتَأُ الْمُبِينُ* وَفَدَّيْتُهُ بِذَبْحِ عَظِيمٍ.» در حقیقت این ابتلائی که پیدا شده است باید جبران بشود با یک ذبح عظیمی. آنجاست که به حضرت ابراهیم گفته میشود که تو خودت را دوست داری یا پیغمبر آخرالزمان را؟ گفت پیغمبر آخرالزمان را. گفت بچه خودت را بیشتر دوست داری؟ یا بچه پیغمبر آخرالزمان را؟ اگر او کشته بشود بیشتر ناراحت میشوی یا فرزند خودت؟ گفت فرزند آخرالزمان. بعد داستان را تعریف میکند که به قدری جزع میکند که میگوید همین است. این همان جزعی است که جبران آن است. این که ما در روایات داریم که انا قتل العبرات من کشته اشکم، معنیش همین خط سیر است. یعنی شخص باید به جزعی برسد که آن چیزهایی که دارد از او فوت میشود جبران شود. تا آن عبارتی که دارد از او فوت میشود به جبران این مسیر. لذا شک نکنید نسبت به اینکه آقا قطره ای اشک بر سیدالشهداء فلان خاصیت را دارد. میگوید مگر میشود؟ این کیوم ولدته امه، میگوید مگر میشود؟ چطور یک نفر میزاید میشود کیوم ولدته امه، یک نفر حج میروند میشود کیوم ولدته امه، در اوج یک جریان خلقت گریه میکند و جزع میکند این نمیشود کیوم ولدته امه؟ این چه تشکیکی است؟

آیا منظور این است که دیگر برو گناه کن؟ مگر کسی زایمان میکند و میشود کیوم ولدته امه میگویند برو گناه کن یا کسیکه میروند حج و میشود کیوم ولدته امه. خب میروند کربلا این کیوم ولدته امه، اشک میریزد کیوم ولدته امه، خیلی وقتها سوءظن خودمان است به این مسیر. اشک بر ابی عبدالله فرق دارد تا اشک بر کس دیگر، بر اموات خودمان، حتی بر ائمه دیگر. برای همین است که خود ائمه دیگر هم میگفتند که «إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَبَاكِ لِحُسَيْنٍ، بِنِدَاؤِ دَرَانِ كَانَالِ». آن کانال ظهور است. آن کانال کانالی است که در حقیقت شما گریه تان یک رنگ و بوی خاصی در میاد ازش. البته طبیعت خودمان هم باید این ذهنیت را دنبال کنیم. خلاصه ان چیزی که جریان ظهور را میتواند رقم بزند آن کاری است که امام حسین کرده است و نتیجه اش این شده است که یک مهدی از ولدش پیدا بشود. یعنی یک کار عصاره ای ناب، نابترین حالتی که میشد انجام شود و مهدی از امت اینجا به عنوان پاداش به امام حسین داده شده است.